



# ثبوت و تصور پیشانی قاصی سوسر

## اکبر ثبوت

محقق دایره المعارف بزرگ اسلامی دانشنامه جهان اسلام  
مدیر بخش فلسفه

وز نار شوق اوست فروزنده اخگرم  
هست از نقوش ذات و صفاتش مصورم  
هر شام چون هلال زند حلقه بر درم  
گوی زمین اگر ببرد بوی مجرم  
رخشنده گوهر صدف چار گوهرم  
و اندر نسب سلاله زهرا و حیدرم  
بانوی شهر دختر کسری است مادرم  
یا سر به بندگی نه و آزاد زی برم

شکر خدا که نور الهی است رهبرم  
منت خدای را که نهان خانه ضمیر  
آن کوکب که جرم مه از بهر کسب نور  
چون گوی آسمان شود از شوق بی قرار  
داند خدا که نور خداوند اکبرم  
اندر حسب خلاصه معنی و صورتم  
دارای دهر سبط رسولم پدر بود  
هان ای فلک چو این پدراتم یکی بیار

## مقدمه

قاضی نورالله شوشتری ملقب به ضیاءالدین و معروف به امیر سید و شهید ثالث در سال ۹۵۶ هـ. در شوشتر از شهرهای خوزستان در جنوب ایران تولد یافت. اصلاً از سادات مرعشی بود که نسب به امام علی بن الحسین (ع) می‌رسانند. پدرش سید شریف‌الدین و جدش سید ضیاءالدین نورالله نیز دانشمند و دارای آثار قلمی بودند. قاضی بخشی از تحصیلات خویش را در زادگاه خود شوشتر - در نزد پدرش و استادان دیگر - به انجام رسانید و در سال ۹۷۹ هـ. به خراسان رفت. به سرزمینی که پیش از این تاریخ و پس از آن، بارها میدان تاخت و تاز ازبکان گردیده و صحنه‌های فجیعی از کشتار و چپاول و ویرانی را به خود دیده بود. قاضی قریب پانزده سال در مشهد اقامت گزید و در محضر بزرگانی همچون عبدالواحد شوشتری تحصیلات خود را تکمیل کرد و چنانکه خود می‌گوید، شجره نسب علمی استادان او، با یک واسطه به علامه جلال‌الدین دوانی بزرگترین فیلسوف و دانشمند سده نهم می‌رسد.

قاضی در سال ۹۹۲ هـ. رهسپار هند شد و به وسیله حکیم ابوالفتح گیلانی در جرگه مقربان درگاه جلال‌الدین اکبر شاه امپراطور بزرگ هند درآمد و از جانب پادشاه به مناصبی همچون صدارت و قاضی‌القضاتی تمام هندوستان منصوب گردید و در کار قضا چنان عمل کرد که حتی مخالفان مذهبی او در باب عدالت و امانت و دیانت و نیک نفسی و حیا و تقوی و حلم و پاکدامنی و دانش و تیزهوشی و فهم و تسلط او بر فقه مذاهب گوناگون و حسن تدبیر وی در مبارزه با تبهکاران داد سخن داده‌اند. قاضی به تدریس

هم می‌پرداخت و کسانی از علمای سنی و شیعی در محضر وی شاگردی کردند و آثار وی از صد کتاب و رساله در دانش‌های مختلف افزون است و از جمله آنها:

احقاق الحق در دفاع از معتقدات شیعه، مجالس المؤمنین در شرح احوال معارف و بزرگان، رساله جلالیه که آن را به نام جلال‌الدین اکبر شاه نگاشته و در هر یک از نه بخش آن، مبحثی از یکی از علوم را مطرح و درباره آن گفتگو کرده است، حواشی بر کتابهای شمسّه در منطق و شرح تجرید در علم کلام و خلاصه الاقوال در علم رجال و شرح چغمنی در هیئت و تحریر اقلیدس در هندسه و شرح الهادیه در فلسفه و شرح وقایه و هدایه هر دو در فقه حنفی و شرح عقاید نسفی در کلام اهل سنت و شرح مختصر عضدی در اصول فقه سنی، دو رساله یکی در تفسیر آیه توحید و دیگری در تفسیر آیه تطهیر، رساله در تحریم نماز جمعه، رساله در باب وجود، رساله در شرح رباعی ابوسعید ابوالخیر، تقریظی بسیار لطیف بر تفسیر شیخ فیضی، رساله در باب قضا و قدر و شروخی بر تهذیب‌الاحکام در حدیث و فقه و تشریح الافلاک در هیئت و مقدمه مصابیح در حدیث اهل سنت، رساله در حسن و قبح عقلی، رساله مناظره گل و سنبل، رساله منشآت و... قاضی خطی نیکو و در انشای فارسی و عربی مهارت داشت و نوشته‌های وی به هر دو زبان شیرین و استوار است و به هر دو زبان اشعاری سروده که قریب سه هزار بیت می‌شده و پاره‌ای از آنها موجود است.

پنج فرزند قاضی نیز اهل علم و فضل بودند و از جمله آنان سید علاءالملک است که آثار متعدد تألیف کرد و از سوی شاهجهان به معلمی فرزندش محمد شجاع منصوب گردید. فرزند دیگر او علاءالدوله نیز از خوشنویسان معروف به شمار می‌آمد.

## در گذشت قاضی و مزار او

پس از انقضای دوره اکبری که متعصبان دوباره قدرت یافتند قاضی نورالله به جرم مخالفت با عقاید عامه و به حکم مخالفان متعصب خود در سال ۱۰۱۹ هـ. به شهادت رسید و خاکجای او در آگره در طول قرن‌ها زیارتگاه پیروان مذاهب مختلف بوده است. در زمان حیات وی و پس از شهادت او، برخی از سرایندگان اشعاری در ستایش وی نظم کرده‌اند و علاوه بر ترجمه پاره‌ای از آثار او به زبان‌های مختلف، کتابهای متعددی هم به فارسی و اردو و عربی در شرح احوال وی تألیف شده<sup>۳</sup> و نویسنده این سطور نیز کتاب مفصلی در این باب در دست تألیف دارد که در اینجا فصلی از آن را می‌آورد:

## قاضی شوشتری و تصوف

برای شناختن حقایق ماورأ طبیعی، در میان مسلمین مانند پیروان غالب ادیان سه طریقه اصلی وجود داشته است:

الف. طریقه حکما که مبتنی بر استدلال‌های عقلی و نظری است.

ب. طریقه عرفا که مبتنی بر مکاشفه و شهود است.



ج. طریقه اهل تعبد که استناد به نصوص دینی و الهام‌گیری از آنهاست. برخی نیز کوشیده‌اند که هر سه طریقه مذکور یا دو طریقه از آن سه را بشناسند و به یکدیگر نزدیک کنند، یا در پارامی موارد از یک طریقه درآیند و در پارامی دیگر از طریقه دیگر، یا هر سه طریقه و دست کم دو طریقه از آن سه را به موازات یکدیگر مورد استفاده قرار دهند. شهید قاضی نورالله از بزرگانی است که به گواهی آثار فراوان خود، هر سه طریقه را می‌شناخته و به راهروان و پیشوایان هر سه طریقه حرمت بسیار می‌نهاد و یا اینکه وجهه غالب در آثار مشهور وی وجهه کلامی و دفاع از تشیع و امامت امیرمؤمنان (ع) است، اما در موارد متعدده چه در آثار مستقل و چه در ضمن آثار مشهور خویش، شناخت خود از دو طریقه حکما و عرفا، و حرمتی را که به آن دو طایفه می‌نهاد آشکار ساخته و برخلاف متشرعانی که طریقه آن دو طایفه یا یکی از آن دو را نفی می‌کنند، کوشیده است مبانی و اقوال ایشان را با آنچه از مکتب تشیع دریافت، سازگار و هماهنگ نماید. از میان آثاری که وی بالاستقلال برای توضیح و تشریح کتابهای حکمی پرداخته، از دو حاشیه وی یکی بر شرح اشارات خواجه طوسی و دیگری بر شرح الهدایه میبدی نام می‌بریم. و در مورد پیوند وی با اهل طریقت نیز باید دانست که:

قاضی در خاندانی پرورش یافت که بزرگان آن، پیوندی استوار با مشایخ صوفیه داشتند و برخی از ایشان، خود در عالم سلوک گام‌هایی بلند برداشته بودند چنانکه قاضی در شرح حال ستایش آمیز جدّ و همانم خود ضیاءالدین نورالله مرعشی شوشتری، وی را «مرجع آستان فقر بر آسمان غنا، مفضل سعادت دین بر سلطنت دنیا، معتکف زاویه الفقر فخری» شمرده و می‌نویسد: از جمله مآثر توفیقات او آنکه به صحبت فیض‌بخش غوث‌المتألهین سید محمد نوربخش قدس سره رسیده بود و از او تلقین ذکر و انابت یافته، و در شیراز با جناب شمس‌الدین محمد لاهیجی شارح گلشن راز صحبت بسیار داشته و از خدمت درویشان و فیض صحبت ایشان نصیب فراوان یافته، و چنانچه شیمه کریمه نفوس قدسیه اکثر افراد آن سلسله عالیه بود، پیش از موت طبیعی بند علایق صوری گسسته و از درکات سچین اسفل ساقلین مرتبه حیوانی رسته و به اوج درجه ملکی پیوسته و بر کنگره عرش شهود نشسته، فله درهم من اقوام اجسادهم فرشیه و انفسهم عرشیه. لاجرم هرگز آن قدسی صفات به اغراض دنیه دنیویه و اغراض رذیه صوریه التفات نمی‌نمود و دامن همت را به الوات تعلقات جسمانی، واروات مستلذات شهوانی نمی‌آلود.<sup>۵</sup> جایگاه عرفان و عرفا در آثار قاضی را نیز با توجه به موارد زیر می‌توان مشخص نمود:

۱. شروح وی بر آثار عرفا.
۲. تجلیل‌های او از عرفا و دفاع وی از ایشان.
۳. ترجیح طریقه عرفا بر ارباب استدلال در نظر وی.
۴. اعتقاد او به اینکه تصوف الهام گرفته از تشیع است.
۵. استشهداد او به سروده‌ها و نوشته‌های عرفا حتی در آثار کلامی

عربی خود.

۶. اعتقاد او به وحدت وجود.

۷. نظم اشعاری به استقبال سروده‌های عرفا.

اینک توضیحاتی در مورد هر یک از عناوین مذکور:

### شرح قاضی بر آثار عرفا

از جمله شروحنی که قاضی بر آثار عرفا نوشته شرحی است موسوم به

«حورائیه» بر این رباعی ابوسعید ابوالخیر:

حورا به نظاره نگارم صف زد

رضوان زتعجب کف خود بر کف زد

آن خال سیه بر آن رخان مطرف زد

ابدال زبیم چنگ در مصحف زد

قاضی در این شرح از شیخ ابوسعید تجلیل فراوان کرده و او را با عنوان سلطان العارفین و قدوه‌المتألهین ستوده است؛ نسخه خطی این اثر نیز در کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه تهران به شماره ۵۱/۱۰ ب موجود است.<sup>۶</sup> دو شرح نیز یکی بر مثنوی مولوی و دیگری بر گلشن راز شبستری به قاضی نسبت داده‌اند<sup>۷</sup> که گمان نمی‌رود این نسبت درست باشد، زیرا در منابع قدیمی شرح احوال وی نامی از این دو اثر نیست و هم ظن قوی بر آن است که شرح نورالله بخاری بر گلشن راز<sup>۸</sup> و شرح محمد نورالله احراری بر مثنوی را به خطا، به قاضی نورالله نسبت داده‌اند.

### تجلیل‌های قاضی از عرفا و دفاع او از ایشان

در این مورد شایان توجه است که قاضی نورالله یکی از دو باب مفصل از کتاب مجالس المؤمنین (مجلس ششم) را به شرح احوال و اقوال عرفا اختصاص داده و در خلال آن، ضمن ستایش بسیار از ایشان، کوشیده است که اقوال و مبانی مکتب آنان را با تشیع سازگار نماید. در مقدمه آن باب می‌نویسد:

مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیه صافی طویبت که نزد سالکان مسالک طریقت، و مؤسسان قواعد شریعت و حقیقت، مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم، بعد از ایجاد جواهر زواهر انبیا و ائمه هدی علیهم صلوات الله الملك الاعلی، وجود فائض الوجود این طایفه کرام و اصفیای عظام کثرهم الله بین الانام است؛ که به میامن توفیق، از ادنی مراتب خاک به اعلی مدارج افلاک ترقی نموده‌اند؛ و از حسیض خمول بشریت به اوج قبول ملکیت تلقی فرموده. از پرتو سراج وهاج و عکس شعاع لماع «بهدی الله لثوره من بيش» با ساکنان ملا اعلی و مقیمان عالم بالا در سلک انتظام منخرط گشته، و به مرتبه‌ای رسیده‌اند که عواقب امور قبل از ظهور مشاهده نموده‌اند؛ و خواتیم اشیا پیش از بروز وجود مطالعه فرموده. دعایم دین و دولت به میامن همت ایشان قایم، و قوایم ملک و ملت به روابط وجود ایشان منتظم؛ پاکبازان

در برابر مخالفان مذهبی ایشان است، اعتقاد خود به صوفیان را نشان داده و آنجا که این روزبهان، علامه حلی را به مخالفت با محققان صوفیه متهم و محکوم می‌نماید، قاضی این اتهام را مردود می‌شمارد و مخالفت علامه را متوجه صوفیان غیر حقیقی - و نه کسانی همچون بایزید و جنید که به عقیده قاضی شیعی‌اند - دانسته است.<sup>۱۵</sup> وی آثار مستقلاً نیز در بررسی آراء و معتقدات عرفا پدید آورده. از جمله رساله‌ای در اثبات تشیع سید محمد نوربخش<sup>۱۶</sup> و رساله‌ای در اثبات تشیع میرسید علی همدانی.<sup>۱۷</sup>

## ترجیح طریقه عرفا بر ارباب استدلال در تحصیل

### معرفت

در این باب گفتگوهای مفصلی در آغاز مجلس ششم از مجالس المؤمنین آمده که عقیده قاضی را به روشنی حکایت می‌کند. بنگرید:

مزید توضیح و تقریر کلام در تحقیق حال این طایفه کرام آن است که تحصیل یقین به مطالب حقیقیه که حکمت عبارت از آن است، یا از طریق نظر و استدلال حاصل می‌شود؛ چنانکه طریقه اهل نظر است و ایشان را علما و حکما می‌خوانند؛ یا به طریق تصفیه و استکمال؛ چنانچه شیمه اهل فقر است و ایشان را عرفا و اولیا می‌نامند. و اگر چه هر دو طایفه به حقیقت حکمایند لیکن طایفه ثانیه چون به محض موهبت ربانی فایز به درجه کمال شده‌اند، و از مکتب خانه «و علمنا من لدنا علما» سبق گرفته‌اند، و در طریق ایشان اشواک شکوک و غوایل اوهام کمتر است، اشرف و اعلیٰ باشند؛ و به وراثت انبیا که صفوه خلائق‌اند اقرب و اولی خواهند بود... منقول است که شیخ عارف محقق ابوسعید ابوالخیر را با فتوه‌الحکما المتأخرین شیخ ابوعلی سینا قدس الله روحهما اتفاق صحبتی شد. بعد از انقضای آن، یکی گفت آنچه او می‌داند ما می‌بینیم و دیگری گفت آنچه او می‌بیند ما می‌دانیم. و افلاطون الهی فرمود قد تحقق لی الوف من المسایل لیس لی علیها برهان. و شیخ ابوعلی در مقامات العارفین می‌فرماید: فمن أحب أن يعرفها فليتدرج الي ان يصير من اهل المشاهده دون المشافهه و من الواصلين الي العین دون السامعين الاثر. و حکیم الهی شیخ شهاب‌الدین مقتول که محیی رسوم قدمای حکماست، در تلویحات نقل می‌کند که در خلسه لطیفه‌ای که به اصطلاح این طایفه آن را غیبت گویند، ارسطو را دیدم و در تحقیق ادراک از غوامض مسایل حکمت، از او نکته چند پرسیدم. بعد از آن ذکر بعضی از فلاسفه اسلام می‌کردم و به هیچ کدام التفات نمود تا به ذکر بعضی از ارباب کشف و شهود رسیدم. مثل جنید بغدادی و ابویزید بسطامی و سهل بن عبدالله شوشتری قدس الله ارواحهم. گفت اولیک هم الفلاسفه حقاً.<sup>۱۸</sup>

## اعتقاد به اینکه تصوف، الهام گرفته از تشیع است

به عقیده قاضی، صوفیان اولیه مانند بایزید و معروف کرخی و ابراهیم ادهم و شقیق بلخی، از شاگردان یا مستفیدان از محضر امامان شیعه بوده‌اند.<sup>۱۹</sup>

بساط مردی، و صدر نشینان صغه دردمندی، بحر آشامان تشنه جگر، و دست افشانان بی‌با و بی‌سر، گم‌گشتگان جاده سلامت، و منزویان کنج ملامت، زنده پیلان زنده پوش، و زنده‌دلان صاحب هوش، خرقة پوشان خانقاه قدس، و باده‌نوشان بزمگاه انس؛ شاهان بی‌کلاه و امیران بی‌سپاه. قومی ملوک طبع که از روی سلطنت

گویی کز احترام سلاطین کشورند  
شاهان دلق پوش که گاه حمایتی  
زیر گلیم‌شان جم خاقان و قیصرند  
امروز از نعیم جهان چشم دوختند  
فردا خود از کرشمه به فردوس ننگرند

منگر به چشم خوار درین پابرهنگان  
نزد خرد عزیزتر از دیده سرند  
آدم بهشت را به دو گندم اگر فروخت  
حقا که این گروه به یک جو نمی‌خرند<sup>۱۱</sup>  
شرح حال مولانا جلال‌الدین را نیز این گونه آغاز می‌کند: الشیخ العارف المؤید بالفیض القیومی مولانا...

همان شراب کش یاده خانه جبروت  
همان همای بلند آشیان عرش نشین  
رموز گوی ازل مولوی که داد نجات

مقیدان هوا را زبند این سجین  
زجلدهای کلامش که مثنوی است گرفت  
جهات سته به پیرایه ابد تزین  
سخن زمرتبه شعر او نه حد من است

که همچو عرش بلند است و همچو شرع متین<sup>۱۲</sup>  
شرح حال شیخ عطار را نیز این گونه آغاز می‌کند: منبع الحقایق والاسرار...  
همان خریطه کش داروی فنا عطار

که نظم اوست شفا بخش عاشقان حزین  
مقابل عدد سوره کلام نوشت

سفینه‌های عزیز و کتابهای گزین  
جنون زجذبه او دیده در سلوک خرد

خرد زمنطق او جسته در سخن تلقین<sup>۱۳</sup>  
قاضی شهید از معدود علمای شیعی است که حتی با حلاج برخوردی غیرتهاجمی و حتی حمایت‌گرانه و ستایشگرانه دارد و او را با عنوان «البحرالمواج... سرور اهل اطلاق و سرمست جام انواق، حلاج اسرار و کشف استار» می‌ستاید و بر آن است که گناه وی، انتساب به مذهب شیعه امامیه و اعتقاد به وجود مهدی اهل بیت و دعوت مردم به نصرت آن حضرت و شورانیدن مردم بر خلفای عباسی بود و کفر و زندقه را بهانه ساختند.<sup>۱۴</sup>  
قاضی علاوه بر آنچه در کتاب مجالس المؤمنین در شرح احوال عرفا و دفاع از ایشان نوشته، در کتاب کلامی احقاق الحق که لایحه دفاعیه شیعه

و کسانی از اصحاب امامان مانند کمیل و بهلول و اویس در سلک رجال طریقت جای داشته اند<sup>۲۰</sup> و به این ترتیب، سلسله‌های صوفیانه و طریقت‌های ایشان (به استثنای نقشبندیه) به امامان شیعه منتهی می‌شود. این سخن را هم از «سیدالمتألهین حیدرآملی» نقل می‌کند: فرقه ناجیه امامیه دو طایفه‌اند یکی حامل ظاهر علوم رسول مجتبی و ایمه هدی. علوم شرعیه اصلیه فرعیه. و طایفه دیگر متحمل باطن علوم ایشانند که آن عبارت از طریقت حقیقت و ایقان باشد. نیز این کلام را: شیعی و صوفی دو اسم متغایرنند که مراد از ایشان حقیقت واحده است.<sup>۲۱</sup>

### استشهاد به سروده‌ها و نوشته‌های عرفا

قاضی در آثار مختلف خویش و حتی در کتابهای کلامی خود به عربی، به سروده‌ها و نوشته‌های عرفا، با تجلیل بسیار از ایشان، استناد نموده چنانکه در احقاقی الحق (۸۱ - ۱۷) ابیاتی از (به قول خود) مثنوی معنوی مولوی اولوی را آورده و در ص ۹۱-۹۰، ابیاتی از عارف عامر بصری و عارف شیرازی (حافظ) را و در حاشیه ص ۲۴۱ جملاتی از عین القضاة را و در ص ۱۸۱ کلامی از سید حیدرآملی شارح نامی ابن عربی را که ترجمه آن را بعداً خواهیم آورد. نیز در همان کتاب (ج ۲ ص ۱۸۹) از حافظ با عنوان بعضی الابرار (یکی از نیکمردان) یاد کرده و این بیت را از او نقل می‌کند:

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست

در حضرت کریم تمنا چه حاجت است

نیز در صوارم مهرقه (ص ۲۱۳) آورده است: ولنعم مقال عارف الشیراز (حافظاً)

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است

عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

### اعتقاد به وحدت و وجود

اعتقاد به وحدت وجود از مهم‌ترین شاخصه‌های مکتب اکثر عرفاست، و در این مورد، قاضی نورالله جمله معروف محی‌الدین ابن عربی (سبحان الذی اظهر الانبیاء و هو عینها) را به گونه‌ای مغایر با آنچه مخالفان ابن عربی تفسیر می‌کنند معنی کرده تا با عقیده متشرعان در باب توحید ناسازگار ننماید.<sup>۲۲</sup> با این همه، خود در موارد متعدد، سخنان و سروده‌هایی را با لحن تأییدآمیز نقل کرده است که مبنایی جز نظریه وحدت وجود ندارد. از جمله بنگرید به آنچه در ذیل احوال ابن عربی نوشته: این نظم مرغوب که به بعضی از موحدان عالی منسوب است:

یا جلی الظهور و الاشرار

چیست جز تو در انفس و افاق

لیس فی الکیانات غیرک شیء

انت شمس الضحی و غیرک فیء

دو جهان سایه است و نور تویی

سایه را مایه ظهور تویی

حرف ما و من از دلم بتراش

محو کن غیر را و جمله تو باش

خود چه غیر و کدام غیر اینجا

هم ز تو سوی تست سیر اینجا

در بدایت ز تست سیر رجال

در نهایت به سوی تست مال

نیز آنچه در ذیل همان عبارت ابن عربی و برای توجیه آن و در پاسخ کسانی که وحدت وجود را مستلزم اتحاد و آلوده شدن حق به آلیش‌های ممکنات می‌دانند نگاشته: ارباب توحید اگر معیت حق را به اشیا چون معیت جسم به جسم دارند این فساد لازم آید، اما معیت وجود است ماهیات و ملوث نیست. و ایضا سخن در نفی وجودات ممکنات است. بالجملة طایفه صوفیه موخده، چنانکه حکم به عینیت اشیا می‌کنند و همه را وجود حق و هستی مطلق می‌گویند حکم به غیریت اشیا نیز از ایشان واقع است و اشیا را غیر حق گفته‌اند و نیز گفته‌اند که نه عین اوست و نه غیر او؛ و مست باده قیومی مولانا رومی نیز فرموده:



(ابن عربی) در وحدت وجود، کشف صحیح و ذوق صریح است نه دلیل عقلی یا مقدمات نقلی.<sup>۲۵</sup>

نیز آنچه در ذیل شرح احوال تجلیل‌آمیز صاین‌الدین ترکه از کتاب او نقل می‌کند و این هم ترجمه آن:

«اوست که به اعتبار تعین و نیز تقیّد خود به صورت بنده - که شأنی از شیون ذاتی اوست - عابد است. و او است که به اعتبار اطلاق خود معبود است. بدانکه شهود اتم اکمل، حاکم است بر اینکه همه آنچه مرآت و آئینه حق و مجلی و جلوه‌گاه و مظهر و عین او و مانند اینها نامیده می‌شود، با وجود همه تفاوت‌هایی که به لحاظ احکام در میان آنها هست، هیچ نیست مگر تعینات صورتهای احوال حضرت حق و حق، از آن حیث که اوست، باطن هویت آن است و در عین یکایک احوال متمیزهای که برای او تعین می‌یابد و ظاهر می‌شود، متجلی است». و پس از نقل کلام صاین‌الدین، در پاسخ کسانی که وی را به خاطر اعتقاد به وحدت وجود محکوم کردند، می‌نویسد: بالجمله این طایفه را عبارات و اشارات چند است که جز ذوق سلیم درنیابد:

عباراتنا شتی و حسنک واحد

و کلّ الی ذاک الجمال یبشیر

و مولانا محمد شیرین مغربی گفته:

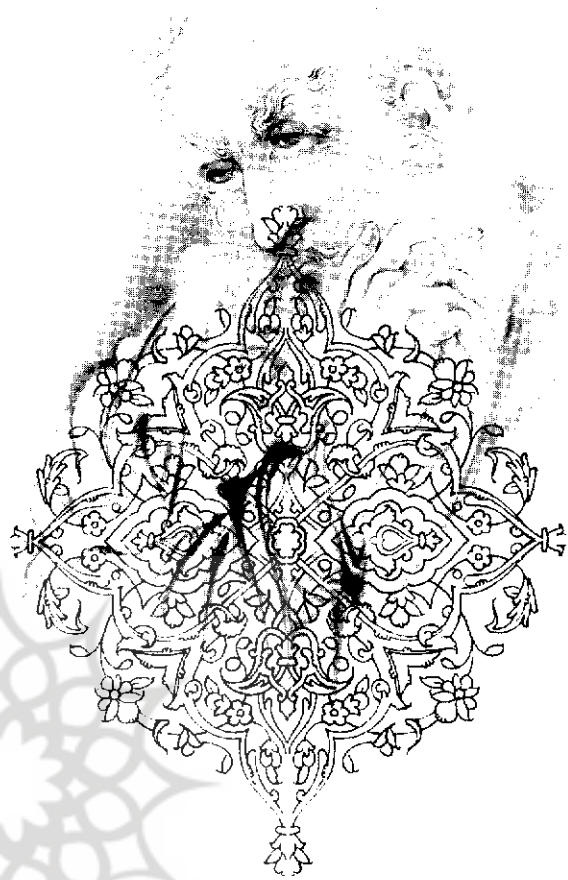
بسی بینی در این دیوان اشعار

خرابات و خراباتی و خمار

نظر را نغز کن تا نغز بینی

گذر از پوست کن تا مغز بینی

نیز آنچه احقاق الحق در تحقیق تشیع بزرگان صوفیه و اثبات سازگاری عقاید آنان با شیعه نگاشته و به دنبال آن از قول یکی از شارحان بزرگ ابن عربی «سیدحیدر آملی، قدس سره» که شیعی است چنین نقل می‌کند: هر که حق را در مظاهر او مشاهده کرد و خود را نیز با آنها و به گونه‌ای که از جمله آنهاست مشاهد کرد، حکم خواهد کرد که در عین بقای دوگانگی و غیریت، به مرتبه اتحاد با خدا رسیده و اتحادی خواهد شد. و این مذهب ترسایان و برخی از صوفیان است که در طریق حق نیستند. اما صوفیانی که در راه حق‌اند، گرچه درباب وحدت سخن بسیار گفته‌اند ولی عقیده به اتحاد ندارند. زیرا آنان می‌گویند: «اگر ما وجود غیرحق را مطلقاً نفی کنیم جز به وجودی واحد معتقد نخواهیم بود. در آن صورت چگونه می‌توانیم عقیده به حلول و اتحاد داشته باشیم که هر دو مبتنی بر دوگانگی و کثرت است؟» و چند سطر بعد برای دفاع از علامه حلی که این روزبهان وی را به ناآگاهی از مصطلحات وحدت وجودیان متهم می‌نویسد، وی هم‌نوا با متأهلهان دیگر، حقانیت این عقیده را ثابت کرده است که هستی، حقیقت خدای برتر است و وجودات ممکنات، هیچ نیست مگر انتساب آنها به او، پس می‌گویند این عبارت که زید موجود است به منزله آن است که گفته شود آب مشمس



گاه خورشید و گهی دریا شوی

گاه کوه قاف و گه عنقا شوی

تو نه این باشی نه آن در ذات خویش

ای برون از وهم‌ها در پیش پیش

و نیز چنین گویند که طریقه اعتدال در توحید این است:

که جهان پرتوی است از رخ دوست

جمله کاینات سایه اوست

هر آن چیزی که در عالم عیان است

چو عکسی ز آفتاب آن جهان است

ای جلوه‌گر از جمال جانان همه تو

مقصود دل و آرزوی جان همه تو

اعیان همه آئینه و عکس رخ خویش

بنمود در آئینه اعیان همه تو

و هریک از این اطلاعات به اعتباری است. از تشبیه و تنزیه و جمع و

تفصیل - و نظر به بعضی از حیثیات نه به جمیع حیثیات؛ لہذا در کلام ایشان تناقض نما بسیار است.<sup>۲۴</sup> نیز: حکم به آنکه وجود خالق وجود مخلوق است، مستلزم حکم به اتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید و: مستند شیخ

آنچه از نوشته‌های قاضی شهید نقل کردیم، ثابت می‌کند که وی نه تنها با عقاید عرفا (از جمله در باب وحدت وجود) آشنایی کامل داشته، بلکه در بسیاری از موارد، از جمله در مورد وحدت وجود، که از بنیادی‌ترین و بحث‌انگیزترین عقاید ایشان است، با آنان همداستان بوده و برخلاف آنچه برخی پنداشته و به خیال خود در مقام دفاع از وی گفته‌اند، تجلیل‌های وی از عرفا به این دلیل نبوده که از مبانی عرفان آگاهی نداشته و آنان را با متکلمان و ظاهرگرایان هم عقیده می‌پنداشته است.<sup>۲۸</sup> آنچه نیز در ستایش آنان نگاشته گواهی دیگر بر این مدعاست. چنانکه در ستایش ابن عربی می‌نویسد: «وحدالموحدین محی الدین، حضرت شیخ، قبله قایلان به وحدت وجود و کعبه طایفان مشهد شهود است.»<sup>۲۹</sup> و در ستایش سید حیدر آملی می‌نویسد: جناب میر تحریر مسأله وحدت وجود با شیخ محی الدین عربی اتفاق دارد، و حقیقت توحید ذات و صفات و افعال را به همان منوال بر لوح ضمیر منیر و برصفحه تحریر می‌نگارد.<sup>۳۰</sup>

### نظم اشعاری به استقبال سروده‌های عرفا و با همان

#### وزن و قافیه

در این مورد به عنوان نمونه، ابیاتی را یاد می‌کنیم که قاضی به استقبال غزل منسوب به نصیرالدین چراغ دهلی (م ۷۵۷ هـ.) از خلفای ارشد خواجه نظام‌الدین اولیا و از مشایخ بزرگ چشتیه سروده. همان غزلی که بعدها مورد استقبال علامه شیخ محمدقبال و یکی از معاصران وی غلام قادر گرامی جالندری نیز قرار گرفت.

#### غزل نصیرالدین:

بی‌کارم و باکارم چون مد به حساب اندر

گویایم و خاموشم چون خط به کتاب اندر

گه شادم و گه غمگین از حال خودم غافل

می‌گیرم و می‌خندم چون طفل به خواب اندر

دریا رود از چشمم لب‌تر نشود هرگز

این رمز عجایب بین لب تشنه به آب اندر

از حکمت و از منطق جز عشق نفهمیدم

چندان که نظر کردم شبها به کتاب اندر

ای زاهد ظاهرین، از قرب چه می‌پرسی

او در من و من در وی چون بو به گلاب اندر

در سینه نصیرالدین جز عشق نمی‌گنجد

این طرفه تماشا بین، دریا به حباب اندر<sup>۳۱</sup>

سه بیت از آنچه قاضی به استقبال نصیرالدین سروده:

ای در سر زلف تو صد فتنه به خواب اندر

در عشق تو خواب من نقشی است بر آب اندر

در شرع محبت زان فضل است تیمم را

کز دامن پاکان هست گردی به تراب اندر

در دفتر عشق تو چون صفر همه هیچ‌اند

کی من که کم از هیچم آیم به حساب اندر؟<sup>۳۲</sup>

آنچه اقبال به استقبال غزل مزبور سروده:

ترسم که تو می‌رانی زورق به سراب اندر

زادی به حجاب اندر، میری به حجاب اندر

چون سرمه، رازی را از دیده فروهشتم

تقدیر امم دیدم پنهان به کتاب اندر

برکشت و خیابان پیچ، بر کوه و بیابان پیچ

برقی که به خود پیچد، میرد به سحاب اندر

با مغربیان بودم، پر جستم و کم دیدم

مردی که مقاماتش ناید به حساب اندر

بی‌درد جهانگیری آن قرب میسر نیست

گلشن به گریبان کش ای بو به گلاب اندر

ای زاهد ظاهرین، بگیرم که خودی فانی است

لیکن تو نمی‌بینی طوفان به حباب اندر

این صوت دل‌ویزی از زخمه مطرب نیست

مهیچور چنان حوری نالد به رباب اندر

مطلع غزل گرامی در استقبال از غزل مذکور:

پنهانم و پیدایم، کیفم به شراب اندر

پندایم و پنهانم، داغم به کیاب اندر<sup>۳۳</sup>

با توجه به آنچه گفته شد، شگفت نیست که می‌بینیم بسیاری از کسانی

که شرح احوال قاضی را نگاشته‌اند (همچون ملا عبدالله افندی و محدث

ارموی و صاحب روضات) به دلستگی‌ها و گرایش‌های او به متصوفه اشاره

نموده و به همین دلیل گاهی وی را مورد انتقاد قرار داده‌اند.<sup>۳۴</sup> برخی هم

تصریح کرده‌اند که وی (همچون جد و همنام خویش) در طریقه نوریخشیه

است، چنانکه از نوشته‌های خود او نیز برمی‌آید که با بعضی از درویشان

وابسته به سلسله نوریخشیه ملاقات کرده و به سخنان ایشان استناد نموده

است. گذشته از ستایش‌های فراوان او از سید نوریخس و خلفای وی و نمونه

آن: غوث المتأخرین و سیدالعارفین محمد نوریخس نورالله مرقده. کویکی

در خشنه بود نوریخس دیده مراقبان ملهمات غیبی، و فروغ‌افزای بصیرت

راصدان مرصود واردات لاریبی. در لباس سیاه که سنت مشایخ ولایت دستگاه

او بوده مضمون «النور فی السواد» را برهان، و آب حیات را که در ظلمات نهان

است عنوان. انوار کمال عرفان و الماع همت و علوشان از وجنات حال و مقال

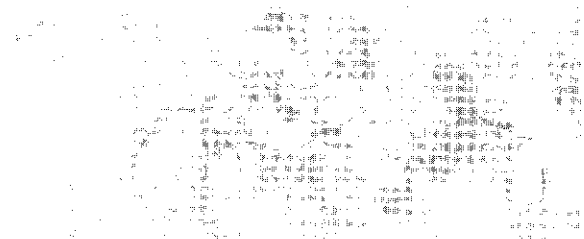
او از غایت ظهور چون لمعات تور بر شاهق طور مستغنی از ایراد در این

مسطور است: مصراع: «به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را».<sup>۳۷</sup>

با همه آنچه درباب گرایش قاضی به تصوف گفتیم، وی بر خطرهایی

که در راه سالکان این مسلک بوده چشم نبسته و در پیرامون آنها به تفصیل

فضل و مواهب حضرت بود واضح می‌گشت، و چون از این رهگذر بر حقیقت احوال ایشان اطلاع می‌یافتیم، از صحبتشان به سرعت تمام فرار اختیار می‌کردم. [نیز خوارزمی] به جهت تنبیه سالکان راه و نجات یافتن ایشان از دام متشیبهان اهل الله و شیخ صورتان سیرت گمراه، مکرر می‌گفتند که طالب در ابتدای طلب تا رند و لایالی نباشد و خراباتی صفت و عیار شعار نبود، از دام اضلال و بند مکروشید مکاران نتواند رهایی یافت، زیرا که شیخان ناقص ناکس، از برای قوت، مانند عنکبوت از بهر صید مگس، در هر طرف دامی از هوس تنیده‌اند و به قصد راهزنی طالبان کمین کرده‌اند. وای بر طالبان پیرو حیف از قبالان فقیر که در ابتدای کار از همه اشغال (شغل‌های) عالم دلسردند و از غایت طلب به هر کس و ناکس روی نیاز دارند. نه ایشان را دیده بصیرتی که معرفت نور و ظلمت را شایده و نه تجربه‌ای دارند که از ریو و رنگ شیدان حذر نمایند و نمودبالله اگر به دامگاه اصلاص ایشان، طالب راغب را رغبت افتد و گرفتار گردد (که در آن حال)، پیروبال قابلیتش را برکنند؛ و آتش شوق و طلب او فرو نشیند و فسرده شود و در پیروی ایشان عمری به غفلت و کسالت گذرانیده در باطن خود هرگز میوه نچیند و لاجرم مذاق جان او از آن تخلکام گشته، قابلیت نقصان پذیرد. و از این فتنه، طالب مسکین به یکی از چند مهلکه مبتلا گشته به هلاکت رسد. چه اگر پیشوای وی از مبطلان و ملحدان باشد او را در عرفات ضلالت و گمراهی عظیم اندازد. و اگر مقتدای وی از شیخان مقلد ناقص باشد، اگر چه از اهل اسلام باشد و ظاهر شرع را. کما هو حقّه. رعایت کند و آن طالب را نیز به اوامر و نواهی شریعت منقاد سازد، ولیکن چون از تعمیر باطن (و آبادان ساختن درون) که آن تزکیه نفس و تصفیه دل و تحلیل سر و تجلیه روح است بهره‌مند نگشته و تبدیل اخلاق دمیّمه به حمیده نکرده و از حالات و تجلیات و مراتب و مقامات و درجات خبری و حظی نیافته، طالب مندی بر این منوال، بی ذوق و حال، به غفلت گذرانند. آخرالامر یکی از دو حال او را صورت بدهد یا به اعتقاد مرتبه شیخی بر خود، در ورطه ضلالت افتد، یا به انکار احوال مشایخ مبتلا گشته در بالای عداوت اولیا افتد، زیرا که اگر آن شیخ او از ناهلی، او را مثل خود به قید شیخی مقید ساخته رخصت ارشاد دهد، آن کس به سبب اعتبار خلق و خوش آمد نفس و اعتقاد بعضی جهال، به آن اطمینان یافته به خود اعتقاد کند که من نیز ولی و شیخ حقیقی‌ام مثل اولیای سابق. بلکه بعضی ابلهان خود را بهتر از ایشان دانند. و به خیال آنکه کمال همین است مردم را به ابرام و تکلیف و زور مرید خود سازند و این ضلالتی به غایت عظیم است، و این هنگام او را از این ورطه بیرون آوردن به غایت مشکل است. بلکه قریب به محال است. همچنانکه در زمان مادر هر طرف گروه گروه در این گرداب مبتلا و مستهلک و سرگردن مانده‌اند. و اگر بعضی از مریدان این طایفه که فی‌الجمله ادراک و فراستی دارند، ایشان را از پیران رخصت ارشاد شود و به این مرتبه از آن متشیخان مأور گردند، این وسوسه، شیطان در باطن ایشان انگیزد که حالا مثل شیخ ما در عالم نیست و اگر او را حالتی می‌بود ما را نیز از آن بهره می‌رسید و این نیز ضلالتی عظیم است



سخن رانده و اهل سلوک و ارباب طریق را از آنها برحذر داشته و از آن میان:

خطر گرفتار شدن در دام کسانی که صلاحیت نشستن بر مسند ارشاد خلق و پیشوایی معنوی و روحانی را ندارند و بسیاری از آنان افراد شیداند که قادر به عرضه کالایی جز ریا و سالوس و جهالت و فریبکاری نیستند و معارف حقّه برایشان فقط یک دکان و ابزار صید غافلان است. نیز کسانی که هر چند ظواهر شرع را به تمام و کمال رعایت می‌کنند و دیگران را به پیروی آن می‌خوانند، اما به تزکیه نفس و تصفیه دل نپرداخته‌اند و خلق و خوی خود را نیکو نساخته‌اند؛ و همچون گروه اول، از طریقت هیچ نصیبی جز ظواهر فریبنده نبرده‌اند و دیگران نیز با تقلید از ایشان، جز تباه کردن شخصیت و قابلیت‌های روحی خود نتیجه‌ای نمی‌گیرند؛ بنگرید. پوشیده نماند که بسیاری از عیاران روزگار و ابله طراران دکان‌دار که صاحبان غلظت طبع و کثافت حجاب‌اند، و سالها به مرض آرایش و فزایش سبوت و محاسن عمر گذرانیده‌اند؛ و عمامه کبیره که بار عناد و استکبار است بر سر نهاده‌اند، مآثر شعوه را بر مردم مشتبه به کرامات و خارق عادات ساخته و بسیاری از مردم گول را در دام ارادت خود انداخته‌اند... رکن صاین در این باب گوید:

اگر چه طاعت این شیخکان سالوس است که جوش و ولوله در گوش انس و جان انداخت ولی به کعبه که گر جبریل طاعتشان به متجنیق تواند بر آسمان انداخت حسین خوارزمی در مقام کنایت و تعریض، به طریق خطاب عام، اظهار شکوه از مرشدان گول و میدان ساده می‌نموده و حکم به شیدادی و تلبیس بسیاری از مشایخ روزگار می‌فرموده و می‌گفته که در ولایت ماورالنهر هر جا که نام شیخی و صالحی را می‌شنیدم، بی‌توقف به صحبت او می‌رسیدم. از هر طریق که بود. از جهر و خفیه (پنهان و آشکار). همه را دریافتم. اگر چه ظاهر خود را به زیب و زینت اهل الله آراسته می‌داشتند و خود را به زعم خود از مقربان و اهل حقیقت [می‌پنداشته‌اند] و ظاهر ایشان نیز پسندیده ظاهر بینان بود و لیکن چون به نظر بصیرت، تفحص احوال ایشان می‌کردم، باطن ایشان از لباس طریقت و حقیقت عریان بود، و همه را به خود مفرور و از راه مسالک طریقت دور و از حالات حقیقت مهجور می‌یافتیم. و این اسرار مخفی، بر من، از مکاشفات اسرار و واردات که از



حقیقت و دریافت اهل حقیقت محروم و مهجور ماند. هر آینه این چنین شیخان جاهل، از خیل رهنمان دین و اخوان شیاطین اند. پس طالب صادق را واجب و لازم است که در ابتدای کار، احتیاط بسیار نماید تا پایمال طریق این جهال نشود و غریق گرداب تقلیدشان نگردد. که چون از پیروی ایشان فسردگی و تیرگی و سردی پدید گشته حرارت را فرونشاند، قابلی تقصان پذیرفته ضایع گردد.

ریاعی

پوشیده مرقع اند این خامی چند

نارفته ره صدق و صفا گامی چند

بگرفته ز طامات الف لامی چند

بدنام کننده نکونامی چند<sup>۳۸</sup>

نیز:

در این طریق اخطار بسیار و مهالک بی شمار است؛ چه، خطرات وسوس و ورطات هواجس و تسویلات باطله و تخیلات فاسده، سالک را در بیابان طلب حیران و سرگردان گرداند و افسد مفاسد آنکه به اندک نمایش کسراب بقیعه یحسیها الظمان ما<sup>۳۹</sup> از راه رفته دست از طلب بندارد - حتی اذا جاء لم یجدہ شیئا - و بعد از اطلاع بر حقیقت حال، حاصلش جز حسرت و وبال نباشد:

دور است سر آب در این بادیه هشدار

تا غول بیابان نفریید به سرابت

خلیلی قطاع الیافی الی الحمی

کثیر و ارباب الوصول قلیل

و ایضا استاد این طریقت که عبارت از مرشد کامل است نادر است و بر

تقدیر وجود، شناخت او معتذر یا متعسر. چه کمالات انسانی جز صاحب کمال شناسد و قیمت جوهر را جز جوهری نداند.

به سر قصه سمیرغ و غصه هدهد

کسی رسد که شناسای منطق الطیر است

و اکثر مردم به صورت مومه و ظاهر بی حقیقت از راه افتاده اند:

یا قوت را مقابل خر مهره می نهند

سنگ سیه به نرخ زر سرخ می خرند

و ناگاه افتد که به تلبیس و تدلیس فریفته شود و نقد عمر صرف خدمت

ناقصی کند - به ظن کمال - و مودی به خسران حال و مال او گردد. نعوذ

بالله من الغبوه و الغوایه. و از این جهت در کلام ملک غلام و صاحب وحی

(ع) ترغیبات بسیار در باب نظر و تفکر وارد شده و علمای اعلام بیشتر ترغیب

مردم بر طریقه نظر نمایند با آنکه در طریق تصفیه نیز احتیاج به این طریق

متحقق است زیرا که در انشای تصفیه و ریاضت، تلبیسات شیطانی ملتبس

شود به الهامات رحمانی و فرق میان انواع آن واردات جز به دلیل عقلی میسر

نیست و ایضا اگر سالک به کلی از علم رسمی عاری باشد، از ورطه افراط و

تفریط ایمن نتواند بود، و از مخالفت حکمت و شریعت فارغ نه. و شاید که

بنابر جهل به حد اعتدال، احتمال ریاضات مفرطه کند و مودی شود به فساد مزاج و بطلان استعداد و لهذا حضرت هادی الثقلین الی صراط المستقیم علیه و علی آله افضل التحیه و التسلیه می فرماید: ما اتخذا لله ولیاً جاهلاً. و در حدیثی دیگر فرمود: قسم ظهیری رجالان: جاهل متسک و عالم منهتک.<sup>۳۹</sup> از تأمل در سطور اخیر می توان دریافت که قاضی برخلاف بسیاری از مدعیان عرفان، لازمه سلوک در راه حق را دوری گزیدن از علم و فکر، و غوطه خوردن در دریای جهالت نمی پنداشته. و فراگرفتن دانش و به کار انداختن اندیشه و خرد را شرطی ضروری برای سالک این طریق می شمرده و برای تمیز حق از باطل بایسته می دانسته است.

از سوی دیگر، قاضی نه تنها پاره‌ای دعاوی برخی از صوفیان را مردود می خوانده و لافهای بیهوده می شمرده، بلکه آنچه را نیز غلات شیعه تحت تأثیر گزافه گویی‌های برخی از صوفیان به امامان نسبت می داده‌اند، نمی پذیرفته و با وجود تصلب در شیعیگری، که متجر به شهادت وی گردید، آگاهی پیامبر (ص) و امامان (ع) از جمیع مغیبات و ضمائر را نفی می کرده و در پاسخ امیر یوسف علی که خطبه‌البیان را به امام علی (ع) نسبت داده و آن را مستند اعتقاد خود به آگاهی پیامبر (ص) و امامان (ع) از جمیع مغیبات شمرده می گوید: مدعیای خدام (مخدوم) آن بود که پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام بر جمیع غیوب و ضمائر در جمیع احوال مطلعند؛ و فقیر می گفت و می گوید که این کلیت نیست بلکه در بعضی از احوال و در بعضی از اوقات می تواند بود که مطلع باشند و در بعضی اوقات نه. به خاطر شریف باشد که شعر شیخ سعدی (ره) ترجمه مضمون کلام فقیر بود که در رقعہ اول نوشته بود که:

بگفت احوال ما برق جهانست

دمی پیدا و دیگر دم نهانست

گهی بر طارم اعلی نشینیم

گهی تا پشت پای خود نبینیم

دیگر نوشته‌اند که «از عبارات خطبه‌البیان و غیره چون ثابت نموده‌ایم که حضرت امیر را اطلاع بر جمیع ضمائر بود، به طریق اولی لازم آید که حضرت پیغمبر، علیه‌السلام، نیز چنین باشد» جواب آنست که «بیت العرش ثم انقش» سخن در اثبات است و خدام تا غایت نه اثبات صحت (صحت نسبت) خطبه‌البیان به حضرت امیر کرده‌اند و نه اثبات اراده عموم که از ظاهر آن فهمیده‌اند. و در رقعہ‌های سابق مکرراً منع (و رد) هر دو مقدمه نمودیم؛ پس چگونه می گویند که از عبارات خطبه‌البیان اثبات مدعا کرده‌ایم؟ دیگر نوشته‌اند که «در صحت نسبت خطبه‌البیان به حضرت امیر دغدغه نمودن جا ندارد؛ زیرا که عقل ناطق است به آنکه هر کس را ذره‌ای از ایمان باشد، این نوع سخنان بلند از زبان حضرت امیر، علیه‌السلام، نشنیده نقل نمی کند» «جواب آنست که دغدغه در صحت نسبت خطبه مذکور، بنابر آنست که هنوز ایمان راوی آن خطبه بر ما ظاهر نشده؛ و هرگاه حال بر این منوال باشد، و اصول مذهب برخلاف آن (خطبه) دلالت کند، حکم جزم بر عدم صحت باید کرد چه جای دغدغه و تردد. و الا لازم آید که هر کس که کلام فصیح

## قاضی شوشتری و تصوف

احتمال عدم صحت نسبت خطبه البیان به حضرت امیر نه از آن قبیل است که کسی از آن تعجب نماید؛ لیس هذا أول قاروره کسرت فی الاسلام. و خدام خود در رقعہ‌های سابق نوشته‌اند که حضرت رسالت فرموده که «هر حدیث و خبر که از من بشنوید، آن را عرض کنی بر قرآن و با او ملاحظه نماید، اگر موافق مضمون قرآنست به آن عمل کنی والا ترک کنی». پس می‌گوییم: عبارات خطبه البیان، بیش از آن نیست که در مرتبه حدیث نبوی، علیه الصلوٰه والسلام، باشد. هر گاه ظاهر آن مخالف قرآن باشد، بناچار یکی از دو کار باید کرد؛ یا بالکل ترک آن (باید) کرد و انکار صحت آن نمود، یا تأویل آن به وجهی کرد که موافق ظاهر قرآن شود، نه آنکه قرآن را تأویل کنند بر وجهی که موافق خطبه شود. چنانکه از سیاق کلام خدام مستفاد می‌شود. و آنچه اعلام مفسرین و علمای کلام از تابعان اهل البیت، علیهم السلام، به آن تصریح نموده‌اند آن است که اعتقاد باید کرد که آنچه از امور غیبی متعلق به احکام دین باشد خدای تعالی عندالاحتیاج آن را به پیغمبر و اوصیای او اعلام می‌نماید و زیاده از این دعوی نکرده‌اند. و به تواتر رسیده که حضرت پیغمبر مدت‌ها در مسأله‌ای انتظار وحی کشیده‌اند و اگر ایشان را در اول فطرت یا در اول بعثت اطلاع بر جمیع غیب می‌بود، انتظار وحی کشیدن بی‌وجه می‌بود.<sup>۴۱</sup>

بلیغ بر طبق کلام خدا ترتیب نماید یا کلام بلند فصیح را نسبت به انبیا و ائمه دهد، تصدیق به آن لازم باشد؛ و خدام خود در همین رقعہ خبری نوشته‌اند که هر روایتی که موافق قرآن نباشد باطل است؛ و فقیر مکرراً عرض نموده که عبارت خطبه البیان بر وجهی که خدام معنی آن را فهمیده‌اند موافق قرآن و اصول مذهب نیست؛ پس بالضروره می‌باید که نسبت آن عبارات به حضرت امیر باطل باشد یا تأویل به وجهی باید کرد که مخالف قرآن و اصول نباشد.

دیگر مخفی نباشد که غلات شیعه بسیار دعویهای بلند به آن حضرت نسبت داده‌اند تا آنکه بعضی او را خدا گفته‌اند. و چون راوی خطبه البیان مجهول است، می‌تواند بود که آن خطبه را یکی از ایشان به آن حضرت نسبت داده باشد. و همچنین می‌تواند بود که بعضی از عامه یا معتزله، آن عبارات را به نام آن حضرت مشهور ساخته باشند، تا عوام شیعه به نقل آن اقبال نمایند، آنگاه اقبال ایشان را به نقل و روایت آن، موجب تشنیع و تجهیل طایفه شیعه سازند. و بر خدام ظاهر است که جمیع این اختلافات که در دین پیدا شد، از احادیث کاتبه و اخبار موضوعه خارجیان و غلاتست. و در کتب رجال شیعه تنبیه بر روایات بسیار از غلات شیعه کرده‌اند؛ بلکه بعضی از اهل اسلام یک سوره قرآنی ترتیب داده می‌گویند که از قرآن است و عثمان آن را از قرآن انداخته و ظاهر آن سوره به نظر شریف رسیده باشد. و بالجمله



## بی نوشتها:

۱. از سروده های قاضی است (مقدمه مرحوم سید جلال الدین محدث ارموی بر صوارم مهرقه قاضی شوشتری ص ۱۶. ز. تاریخ تذکره های فارسی ۴/۲- ۷۶۳) و البته با تحقیقات تازه ای که انجام گرفته، نسبت سادات حسینی (از جمله قاضی شهید) به دختر کسری (شهربانو) در خور مناقشه است.
۲. لقب شهید ثالث را گاهی به ملا عبدالله شوشتری بخارایی اطلاق می کنند که به جرم تشیع به دست ازبکان به قتل رسید، و گاهی بر شیخ محمدتقی برغانی نخستین تکفیر کننده شیخ احمد احسانی که وی را به اتهام همراهی با ملا صدرا و اتهامات دیگر کافر شمرد و در تشدید اختلاف میان شیخیه و مخالفان ایشان نقش اساسی داشت و سرانجام در کشاکش این اختلاف و با همدستی برخی از اعضای خاندان خود به قتل رسید. اما در هند این لقب یادآور قاضی نورالله و شهادت او به جرم دفاع از تشیع است. و فرزند مؤلف نجوم السما نیز رساله جداگانه ای به این عنوان (شهید ثالث) در شرح احوال قاضی به اردو نگاشته که چاپ و منتشر هم شده است. و چون عظمت مقام قاضی - به لحاظ جایگاه علمی و ادبی و ارزش آثار و سیادت - بسیار بیش از بزغانی و ملا عبدالله تستری است، ما هم ترجیح می دهیم که عنوان شهید ثالث از آن او باشد. در آثار علمای ایران و جبل عامل نیز (از جمله روضات الجنات و اعیان الشیعه) گاهی از قاضی نورالله با لقب شهید ثالث یاد شده است.
۳. فردوس - علاء الملک مرعشی شوشتری ۲۴ تا ۳۶،

- ۷۸ تا ۸۶، مقدمه محدث، روضات الجنات. محمدباقر خوانساری ۶۷۸-۱۵۹، تاریخ تذکره های فارسی - احمد گلچین معانی ۷۵۹/۲ تا ۷۶۶، اعیان الشیعه - محسن امین ۳۰۸-۲۲۸، ریاض العارفين - آفتاب رای لکهنوی ۳۰۳/۲، نجوم السما - محمدعلی کشمیری، شهید ثالث، محمدهادی عزیز، الذریعه - شیخ آقا بزرگ، ذیل نام کتابهای قاضی، اعلام الشیعه - همو، قرن ۱۱ ص ۲۳ - ۴۶۲۲، فردوس ۲۸.۹.
۵. همان ۱۶.۹.
۶. فردوس ۳۱، فهرست نسخه های خطی فارسی - احمد منزوی ۱۱۳۵/۲. مقدمه آیه الله شهاب الدین مرعشی بر احقاق الحق ۹۴۸، شکوه شمس. آن ماری شیمیل ۵۵۶.
۸. مانند فردوس و نجوم السما.
۹. فهرست نسخه های خطی فارسی ۱۲۵۷۲.
۱۰. همان ۳۴۹۶/۵.
۱۱. مجالس المؤمنین ۲/۲ و ۳.
۱۲. همان ۱۰۹/۲.
۱۳. همان ۹۹/۲.
۱۴. همان ۳۶/۲ و ۳۸.
۱۵. احقاق الحق. قاضی نورالله ۲/۱، ۱۸۱ و ۹۰.
۱۶. فردوس ۳۱، الذریعه ۸۷/۱.
۱۷. الذریعه ۹/۱۱.
۱۸. مجالس المؤمنین ۴.۳/۲.
۱۹. همان ۲۰/۲ تا ۲۴ و ۲۷.۹.
۲۰. همان ۱۰/۲ تا ۱۲ و ۱۴ تا ۲۰.
۲۱. همان ۵/۲.

۲۲. همان ۶۶/۲.
۲۳. همان ۶۸/۲.
۲۴. همان ۶۷.۸/۲.
۲۵. همان ۶۳/۲ و ۶۶.
۲۶. همان ۲۲/۲.
۲۷. احقاق الحق ۲/۱، ۱۸۱.
۲۸. مقدمه محدث ارموی صفحه له و لو (به نقل از کشمیری در نجوم السما و سید دلدار علی نقوی در کتاب الشهاب الثاقب و فرزندش سیدالعلما و...)
۲۹. مجالس المؤمنین ۲/۲، ۶۱.
۳۰. همان ۵۳/۲.
۳۱. اقبال و دیگر شعرای فارسی گوی - محمد ریاض خان ۷۲، شیخ نصیرالدین چراغ دهلی - خلیق احمد نظامی ۹۱ (به انگلیسی).
۳۲. ریاض العارفين. رضاقلی خان هدایت ۳۹۷، مقدمه محدث ۱۷ و ۳۴. ۳۳. اقبال و دیگر شعرای فارسی گوی ۷۴.۵.
۳۴. مقدمه محدث ص لب، لبح، لد، له، لو، فه.
۳۵. ریاض العارفين ۳۹۶.
۳۶. مجالس المؤمنین ۶/۲.
۳۷. همان ۱۴۳/۲ (تیز: ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲).
۳۸. همان ۷/۲ تا ۱۰.
۳۹. همان ۴/۲.
۴۰. برای نمونه بنگرید به مجالس المؤمنین ۳/۲، ۱۳۲.
۴۱. مناظره امیر یوسف علی حسینی و قاضی نورالله - نسخه خطی در حیدرآباد دکن، نیز بنگرید به مقدمه محدث ص عب (۸۱) فح.

## منابع:

۱. احقاق الحق، قاضی نورالله شوشتری، با مقدمه سید شهاب الدین مرعشی ج ۱، چاپ قم. ۲. اعلام الشیعه، شیخ آقا بزرگ، قرن ۱۱، چاپ بیروت، ۱۴۱۱ ه.ق. ۳. اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۱۰، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق.
۴. اقبال و دیگر شعرای فارسی گوی، محمد ریاض خان، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی، ۱۳۹۷ ه.ق.
۵. تاریخ تذکره های فارسی، احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۶۳ (ج ۲) ۶. الذریعه، شیخ آقا بزرگ، چاپ بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق.

۷. روضات الجنات، سید محمدباقر خوانساری، ۸ ج، چاپ اسماعیلیان. ۸. ریاض العارفين، آفتاب رای لکهنوی، ج ۲، اسلام آباد، ۱۳۶۱.
۹. ریاض العارفين، رضا قلیخان هدایت، تهران، ۱۳۴۴.
۱۰. شکوه شمس، آن ماری شیمیل، ترجمه حسن لاهوتی، تهران، ۱۳۶۷. ۱۱. شهید ثالث، میرزا محمدهادی عزیز، چاپ هند، ۱۳۴۱ ه.ق.
۱۲. شیخ نصیرالدین چراغ، خلیق احمد نظامی (به انگلیسی)، دهلی، ۱۹۹۱ م. ۱۳. صوارم مهرقه، قاضی نورالله شوشتری، با مقدمه و تصحیح سید جلال الدین

- محدث، چاپ تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۴. فردوس، علاء الملک شوشتری، با مقدمه و تصحیح سید جلال الدین محدث، تهران، ۱۳۵۲.
۱۵. فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۲ و ۵، چاپ تهران، ۱۳۴۹ و ۱۳۵۱. ۱۶. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری (آنچه از این کتاب نقل کرده ام، از یک نسخه خطی و پس از مقابله با نسخه چاپ تهران در سال ۱۳۵۴ و انتخاب اصح. و گاهی با تلخیص. نقل شده است)
۱۷. نجوم السما، محمدعلی کشمیری، چاپ هند، ۱۳۰۳ ه.ق.